

آقای جهانی، من بشما توهين نکرده ام

صرف کاستی های مقاله تان را برشمرده ام!

آقای جهانی من در مقاله خود هرگز بشما توهين نکرده ام و صرف کاستی های مقاله شما را برشمرده ام و شما هم نباید از انتقاد بر مقاله خود، آزرده شوید و بجای اعتراف بر کمی و کاستی مقاله تان، مرا متهم به توهين به خود نمايند و از این طریق ترحم خواننده را نسبت به خود و نفرت اورا نسبت بمن برانگيزيد. آقای جهانی در نوشته اخير خود چنین ميگويد: «باید از آقای سيستاني خواهش نمايم که در وقت مضمون نگاشتن و انتقاد نمودن از استعمال کلمات توهين آميز بپرهيزند. عياران و صفاريان خویش و قوم کسی نيستند که نوشتن در باره آنها سيستاني صاحب را چنان غضبناک سازد، که کلمات توهين آميز استعمال نمايند و بنويسند که هر آدم بيسواد و باسواد نميداند که عيار يعني چی و مرامش کدامست. کسانی که شخصيت و حيثيت خود را دوست دارند به شخصيت و حيثيت ديگران ارج ميگزارند.»

به حضور آقای جهانی احتراماً به عرض ميرسانم که من به شما و شخصيت فرهنگي تان عميقاً و از صميم قلب احترام دارم و مخصوصاً در مقاله «مکثي بر مقاله پالوچان و عياران» هيچ کلمه يا جمله ای را بغرض توهين کردن شما بکار نبرده ام. شما ميتوانيد پراگراف آغازين مقاله مرا به يکی از دوستان خود نشان بدهيد و بپرسيد که آیا در اين پراگراف نسبت به شما کلمه توهين آميزی گفته شده يا خير، زيرا من از يکی از همکاران بافهم افغان جرمن آنلاين خواهش نمودم تا اين پراگراف را بخواند و درک و دريافت خود را از آن براي من بگويد، وی خواهش مرا پذيرفت و آن پراگراف را خواند و اظهار نمود که در اين جمله هيچگونه توهين و تحقيری به آقای جهانی نشده ولی جهانی از آن برداشت نادرست کرده است. اين پراگراف را تکرار ميکنم:

« مقاله آقای محترم باری جهانی را در مورد «پالوچان او عياران» خواندم، اين مقاله هم انتقادی است و هم تحليلی و هم تحقيقي، از اين جهت دلچسپ است، ولی از چند لحاظ دارای کمی و کاستی است که درک انسان را در فرق "عيار" از "دزد" و "پالوچ" مغشوش ميکند و به نظر ميرسد که نويسنده پيام اصلی و اساسی مورخان نامور کشور را در مورد عياران، در نيافته است. هر آدم بيسواد و باسوادى ميداند که دزد يعني چی و کارش چيست؟ ولی هر آدم بيسواد و باسوادى نميداند که "عيار" يعني چی و مرامش کدامست؟ عيار، جوانمرد است، راست گو است، راست کار است، نمک شناس است، يار و ياور مظلومان است؛ درحالی که دزد چنين نيست و با اخلاق نيك بيگانه است. دزد، دروغگو است، پنهان کار است، چشمش دنبال مال حرام و بالازدن از جيب مردم است. »

در جملات: «هر آدم باسواد و بيسواد ميداند که دزد يعني چی و کارش چيست؟ ، ولی هر آدم بيسواد و باسوادى نميداند که "عيار" يعني چی و مرامش کدامست؟» منظور و مخاطب من شما نيستيد، زيرا هر خواننده ميداند که شما شخص تحصيل کرده و با دانش و صاحب قلم و صاحب اندیشه استيد، و طبعاً با مطالعه ايکه در مورد تاريخ و خصوصيات اخلاقی گروه عياران داريد، معنی کلمه عيار را بخوبی و بهتر از هر باسواد بی مطالعه ميدانيد. منظور بيان یک واقعيت عام و کلی جامعه ماست. در افغانستان تنها شما آدم باسوادى نيستيد که موضوع را به خود متعلق بدانيد. باسوادان ديگر هم ميتوانند آنرا بخود بگيرند ولی تا کنون هيچ خواننده باسوادى چنين برداشتی که شما از اين پراگراف و آن جمله کرده ايد ، نکرده است. چون کلمه «عيار» نزد طبقه باسواد و آگاه جامعه ما، بار معنایی مثبت دارد، و کلمه «دزد» بار معنایی منفی. بنا برين يکی شمردن يعقوب ليث و نادر افشار و حبيب الله کله کانی، از نظر من برداشت درستی نيست و به نظرم اين نوع برداشتها ذهن جوانان را مغشوش ميکند. می بايد از بحثی که در مورد عياران در ميان نويسندگان انجام ميگيرد، جنبه های مثبت کارکرد های شان را برجسته کنيم و به نسل های بعدی انتقال بدهيم، زيرا در جامعه ما که در گذشته تعداد باسواد و اهل دانش و فضل انگشت شمار بودند، رواياتی که از زبان آنها به ما رسیده است، می بايد به جنبه های تربيتی و آموزشی آن نظر داشته باشيم و آن جنبه ها را با عبارات و جملات مثبت و مناسب به جوانان انتقال بدهيم. چنانکه مرحوم حبيبي، و مرحوم غبار مورخين دانشمند اين وطن بدرستی متوجه اين نکته ها بوده اند.

بايد بهانه جوئی را کنار بگذاريم و در پی اصلاح نواقص کار خود باشيم، اگر منم مانند شما دنبال بهانه بگردم، ميتوانم

ادعا نمایم که این آقای جهانی است که میکوشد مرا تحقیر کند و آدم کم سوادى نشان بدهد که در سمینارها اشتراک نداشته ام چنانکه مینویسد:

« من از سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰، که در افغانستان بودم، جوان ترین عضو پنج سمینار علمی بین المللی بودم. در سمینار بین المللی پیر روشن، سمینار بین المللی آثار چاپ شده پشتو در دو صد سال اخیر، سمینار بین المللی خوشحال خان، سمینار بین المللی میا فقیرالله جلال ابادی، سمینار بین المللی ابن سینا، که مارکینشترن، کلاوس فردیناند، دوریانکوف، حیدر علی یوف، عثمانوف، عبدالقادر ما نیازوف، داکتر شاه حسینی، خدیو جم، مولنا عبدالقادر، مولنا عبدالقدوس قاسمی و ده ها علمای خارجی و داخلی عضویت آنها داشتند اشتراک ورزیده و از مضامین نگاشته خود دفاع نموده ام. در آن سالها کسی اسم سیستانی صاحب را نه شنیده بود و حتی در زمره شنونده گان این سمینار ها تشریف نداشتند. از هیچیک از استادانیکه در آن سمینار ها اشتراک ورزیده بودند اسم سیستانی را نشنیده ام. یعنی نگاشتن مضمون در باره تاریخ کشور تیکه داری کسی نیست. طرز دید من و آقای سیستانی در باره وقایع تاریخی کشور از هر جانب تفاوت دارد. ولی من هیچ وقت در باره مقاله یا کتاب سیستانی صاحب چیزی نخواهم نوشت»

درست است که من در آن سمینارها شرکت نداشته ام، زیرا من سالهای متمادی در ولایات دور دستی چون هلمند و نیمروز بحیث معلم یا امر مکتب در خدمت اولاد وطن بودم و برای تبدیل شدن به مرکز واسطه ضرورت بود و من واسطه ای نداشتم. سالها بعد وقتی من به عضویت اکادمی علوم در آدمم، در بیشتر از ۱۵ سمینار علمی ملی و بین المللی اشتراک و سهم فعال داشتم، مگر در آن سمینارها از آقای جهانی خبری نبود. مگر این دلیلی شده نمیتواند که من مقالات و نوشته های آقای جهانی را نخوانم. من همیشه مقالات جناب جهانی را خوانده و از آنها فیض برده ام و مطالبی را که برای من تازگی داشته است، برای خود کاپی گرفته ام. و باز هم نوشته های شان را میخوانم و از آنها می آموزم، خیر است اگر ایشان هیچگاهی وقت خود را صرف مطالعه مقالات و کتابهای من نمیکند.

با چنین نیت خیری آیا من حق ندارم تا از آقای جهانی دوستانه گلایه کنم که چی میشد اگر نوشته ها و دریافت های مرا درباره عیاران یک بار با نظر استحسان میدید و آنهمه زحمات مرا با صفر ضرب نمیکرد؟ آخر کتاب، و رساله و مقاله و شعر و دیگر آثار تخلیقی و تحقیقی، مثل فرزند برای هرکس عزیز و دوست داشتنی است و حفظ و نگهداری از آنها وظیفه صاحب اثر است. چی میشد اگر آقای جهانی با برداشت خاص خود شان، بر نوشته های مرحوم غبار و مرحوم حبیبی و من در این زمینه خط بطلان نمیکشید و مثل دانشمندان دیگر افغان، ما را از دانش خود در عرصه تاریخ کشور بهره مند میساخت؟ مرحوم پوهاند حبیبی و مرحوم اکادمیسین رشاد و مرحوم اکادمیسین داکتر جاوید و اکادمیسین میرحسین شاه و پوهاند زهما، پوهاند ضمیر صافی و اکادمیسین داکتر فاروق اعتمادی و دیگر استادان زنده و مرده افغانستان، اغلباً مقالات مرا میخواندند و رهنمائی لازم میفرمودند و از نوازش و تشویق عالمانه خود هم دریغ نمیکردند. نمیدانم که چرا آقای جهانی تا حال حاضر نشده تا نوشته های مرا بخواند؟ آیا نوشته ها و مقالات من آنقدر مزخرف و لایعنی و غیربدرد بخور اند که ایشان به هیچ وجه آنها را نخواند و در مورد خوب و بد آنها اظهار نظر نکند؟ فکر میکنم که نوشته های من آنقدر بی معنا نباشند که به یک بار خواندن نبرزند. من یقین دارم که آقای جهانی اکثریت مقالات مرا در پورتال افغان جرمن خوانده است، حتی مقالات مربوط به «عیاران، کیهان و از کجا بودند؟ مرام و مقصد شان چی بود؟ کارنامه های شان کدام است؟» اما بروی مبارک خویش نمی آورد تا خود برتر نمائی کرده باشد!

از جمله نکات دیگری که آقای جهانی در مورد یعقوب لیث بیان کرده، یکی این است که از قول صاحب تاریخ گزیده مینگارد: «یعقوب مدت ده سال پادشاهی کرد و هر جا که نشان مالی یافت بظلم و زور بستند. مالهای جهان برو جمع شد.» (ص ۳۷۲) در حالی که به استناد تاریخ سیستان، یعقوب لیث از اواخر محرم سال ۲۴۷ هجری تا شوال ۲۶۵ هجری مدت ۱۸ سال بر امپراتوری وسیعی از مرزهای هند تا دجله و فرات حکومت کرده است. تاریخ سیستان میگوید، مردم بعد از دستگیری درهم بن نصر با یعقوب لیث بیعت کردند «شنبه پنج روز مانده از محرم سنه سبع و اربعین ومایتی» (۲۴۷ محرم هجری). تا بالاخره روز دوشنبه دهم شوال سنه ۲۶۵ هجری (نهم جون ۸۷۹ میلادی) فرمان یافت.^۱ و خبر وفات او به سیستان، روز یکشنبه نوازده روز مانده از شوال سنه ۲۶۵ هجری رسید.^۲

یکی دیگر از مآخذ آقای جهانی کتاب روضة الصفا است که آمیخته با افسانه و ارقام غیر قابل اعتبار است. مثلاً در این کتاب تلفات لشکر یعقوب لیث در طبرستان چهل هزار نفر نشان داده شده است، در حالی که یعقوب هیچگاهی در

^۱ - احياء الملوك، فوت یعقوب را ۱۴ شوال به علت قولنج نوشته و گردیزی در ۱۴ شوال بر اثر زحیر و اسهال خونی نوشته است. در هر حال مرگ، یعقوب در ماه شوال ۲۶۵ هجری اتفاق افتاده است.

^۲ - تاریخ سیستان، صص ۲۰۰، ۲۳۳

لشکرکشی‌ها بیشتر از ده تا پانزده هزار نیروی جنگی همراه نداشته است. حتی در آخرین لشکرکشی خود به عزم رزم با خلیفه بغداد فقط پانزده هزار نفر جنگاور داشت، پس معلوم میشود که در لشکرکشی بردامغان، تمام سپاه او از ده هزار نفر تجاوز نیکرده است، و آنگاه یعقوب مردی نبود که هنگام ریزش لاینقطع باران غم سرپناه لشکر خود را نخورد و بگذارد که عساکرش همچون برگ درختان بزمین بریزند و بمیرند و هیچکاری برای نجات آنان نکند. افزون بر آن افراد لشکر یعقوب از هندوستان نیامده بودند که تاب سردی مناطق کوهستانی را نداشته باشند، آنان قبل از حمله برنیشاپور در سال ۲۵۹ در جنگ با خوارج در کوهستانان اسفزار که برف کوه‌ها را پوشانده بود با عبدالرحمن خارجی جنگیدند و دشمن را مجبور به تسلیمی نمودند، و تاریخ از تلفات جانی لشکر یعقوب بر اثر سردی هوا خبر نمیدهد، مگر صاحب روضة الصفا ۷ قرن بعد از زمان یعقوب لیث تلفات لشکر یعقوب را بر اثر بارانها چهل هزار نفر نشان داده تا بی خبری یعقوب را در امور نظامی نشان داده باشد، درحالی که اگر یعقوب سرشته ای از امور نظامی نمیداشت، چگونه از سیستان تا مرزهای هندوستان و از آنجا تا بلخ و از آمو دریا تا فارس و خوزستان و جندی شاپور را زیر سلطه خود در آورده بود؟

پس معلوم میگردد که برخی منابع از اعتبار لازم برخوردار نیستند و محقق می باید در گزینش و بازتاب مطالب آن محتاط باشد تا مایه شک و تردید خواننده نگردد.

از تبصره بر نکات دیگر نوشته اخیر جهانی صاحب میگذرم و یک بار دیگر به آقای جهانی یاد آور میشوم که هیچگاه به او توهین نکرده و نمیکتم و توهین به او را توهین به خود میدانم ولی اگر در نوشته های وی چیزی توجهم را جلب نماید که گفتن و بیان آن به حال جوانان وطن مناسب نباشد از اظهار نظر خود دریغ نخواهم کرد.

پای